

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی آیه ی شریفه ی "اوفوا بالعقود" به بحث وفاء رسیده بود. عرض کردیم که فرمایشات محقق خوئی و حضرت امام – که البته بحث ما فعلا حضرت امام است – به شدت متاثر از فرمایشات محقق اصفهانی در حاشیه ی مکاسب است. ما همان طور که در بخش های قبلی، فرمایشات ایشان را خواندیم و توانستیم یک تصویری از عهد و عقد و نسبت این ها با هم مفهوما و مصداقا ارائه کنیم، گفتیم در مساله ی وفاء هم فرمایشات ایشان را یک مروری کنیم و بعد بر اساس آن شاید بهتر بتوانیم سخنان امام و محقق خوئی را ارزیابی کنیم.

محقق اصفهانی دو جا در حاشیه ی مکاسب این بحث را خیلی خوب مطرح کرده اند. یکی همین جا در جلد اول حاشیه ای که در اختیار بنده است، ذیل معاطاة این را بررسی فرموده اند. یک جا هم در خود خیارات، جلد چهارم مجموعه ای که در اختیار بنده است، مفصل تر و از یک جهتی صریح تر این بحث را دارند. آن جا از جهت حیث لزوم مساله را بررسی کرده اند. در جلد اول تعلیقه ی 83 و در جلد چهارم ظاهرا تعلیقه ی شماره ی 50 ایشان است. من عبارات آن جا را هم کامل ملاحظه کردم دیدم که خیلی مفصل تر از این جاست.

من اجمال فرمایش ایشان را گفتم. آخر فرمایش ایشان را با سرعت عرض کردم و مجمل باقی ماند. می خواهم این را مقداری تفصیل بدهم تا بهتر فهمیده شود و براساس آن اشکالات فرمایش آقای خوئی در می آید. چون قبلا سخنان آقای خوئی را خوانده ایم. بعد هم وارد فرمایش امام می شویم.

خلاصه ی فرمایش محقق اصفهانی این بود که عهد یعنی جعل و قرار و عقد یعنی ربط، بعد می فرمایند که وفاء یک معنایی دارد که با عهد سازگار است و با عقد سازگار نیست. این را این جا تصریح نمی کنند ولی در آن حاشیه، وقتی اصالة اللزوم را بحث می کنند تصریح می کنند. می فرمایند به همین دلیل است که در صحیحی ی ابن سنان، از آقا امام صادق علیه السلام وقتی سوال می کنند، امام علیه السلام می فرمایند عقود یعنی عهود، ایشان می گویند این به خاطر آن نکته است که وفاء با جایی سازگار است که ما قراری داشته باشیم، جعلی داشته باشیم. و ما لا عهد له لا وفاء به. لذا وقتی امام علیه السلام هم خواسته اند عقد را معنا کنند حیث عهد را مطرح می فرمایند تا وفاء به آن بخورد. لذا وفاء به نذر خوب است، وفاء به یمین خوب است. وفاء به نذر و یمین، معنایی شبیه به عهد دارند. اما وفاء به حیث عقد، چون حیثش، حیث ربط است، باید به عهد برگردد. بعد می گویند وفاء که در آیات شریفه هم آمده است و شاهد از سوره ی کهف می آورند "و لم نغادر منهم أحدا" می فرمایند این وفاء ضد غدر است و غدر هم یعنی ترک و تجاوز. لذا هم این جا می گویند و هم در آن حاشیه می گویند و هم در لغت می گویند که غدیر یعنی آن برکه آبی که در گودالی رها و ترک شده است. برکه آبی که منقطع الارتباط است. لذا اگر گفتید غادر الفلان یعنی جاوزه یعنی ترکه. وفاء ضد این است و معنایش تمام است و ایفاء هم یعنی اتمام. بعد هم شواهدی می آورند که عرض کرده ام. درهم

وافی یعنی درهم تام. استیفاء یعنی چیزی را بتمامه گرفتن. موافاة، انهاء الوفاء است. چون ایشان در مصدر باب مفاعله، انهاء را قائل است که در جای خودش باز بحث مفصلی دارند. فعلا با این ها خیلی کار نداریم.

اگر وفاء به این معنا شد، در جلد چهارم تصریح می کنند که بنابراین وفاء در همه جا، یک معنا دارد. بنابراین اگر وفاء به فعلی خورد، تمام کردن آن فعل یعنی کامل انجامش بدهند. ایفاء آن فعل، یعنی اتمامش کنند و ناقصش نگذارند و آن فعل را رها نکنند. چون به فعل خورده است. اما اگر وفاء که به معنای تمام است، به عقد خورد مثل همین جا، معنای عرفی تعلق وفاء به عقد، این نیست که یک فعلی را انجام بدهید. معنایش این است که خود این عقد را از بین نبرید. قراری به این عقد خورده است، این قرار را حفظ کنید. اگر عقد را رها کردید، حلش کردید، نقضش کردید، به تعبیر ایشان، شما به وفاء عمل نکردید.

حالا در اثناء فرمایششان یک نکته ی فنی ای دارند که چون در نتیجه گیری به دردشان می خورد این را مطرح کرده اند. می گویند که درست است که وفاء در مقابل ترک و غدر است و وجوب وفاء یعنی وجوب تمام کردن ولی در روایات ما حرمت ها به نقض خورده است نه به تجاوز و ترک. چرا؟ ایشان می گویند نقض یعنی حل، در عین این که نقض با غدر فرق دارد و آن که ضد وفاء است، غدر است ولی نهی از نقض ابلغ است. یعنی در حیث نهی بهتر آن را می رساند. کأن در حیث امر، امر به وفاء ابلغ است که اتمام کنید و این عقد حل نشود - آن جا که متعلق امر، عقد باشد - ولی فعلا بحث ما سر وجوب وفاء است. اگر کسی این سازمان را خوب تامل کند، آن موقع تقریبا همه چیز در آیه

درست در می آید و با صحیحه ی ابن سنان هم جور در می آید. به خاطر این که معلوم می شود که وفاء درجایی است که عهدی و قراری باشد. در عقود عهد به عقد خورده است و وفاء به عقد هم یعنی حفظ آن. در اعمال، وفاء به عمل یعنی اتمام عمل.

### ظهور صیغه ی افعال در وجوب تکلیفی در آیه از دیدگاه محقق اصفهانی:

منتهی در این سازمان فقط یک مشکلی داریم که صیغه ی افعال به حسب طبع اولی اش، ظهور در وجوب مولوی دارد. ماده ی اوفوا که معلوم شد، عقد هم این جا حیث عهدش مورد بحث ماست. با هیأت افعال چه کنیم؟ ایشان می گوید هیأت افعال یعنی وجوب. حالا این وجوب ظاهر در حکم مولوی است. اگر کسی ادعاء کند که در معاملات این دستورات یک ظهور ثانوی در ارشاد الی اللزوم دارند کما این که در غیر معاملات از افعال و تکالیف، اگر به جزء و شرط بخورند، ارشاد به جزئیت و شرطیت می کنند. ایشان می گوید این درست است ولی به شرط آن که این امر به معامله بخورد. ولی این جا به وفاء خورده است. اگر این امر به بیع می خورد شما حق داشتید که بگویید این امر به معامله خورده است و در معاملات صیغه ی افعال ظهور ثانوی در حکم ارشادی دارد. اما این جا امر به وفاء خورده است. وفاء هم قرار شد که هم به فعل بخورد یعنی فعلت را تمام کن، این خودش مولویت می آورد. از آن طرف در خصوصیات مومنین، مرغوبیت وفاء و محبوبیت وفاء مطرح است. مومنین به عهدشان وفاء می کنند. عهد و نذر برایشان عزیز و خیلی محترم است. ایشان می گوید مرغوبیت

وفاء در مورد افعال و حتی در مورد عهود، که گفتیم وفاء به حیث عهد می خورد، این ها خودش قرائن جدی است بر این که حکم مولوی است و ارشادی نیست. لذا اگر این ها قرینه شد، آن موقع می شود وجوبِ مولوی اتمام عمل یا حفظ عهد. حرمت مولوی نقض عهد. اگر خواستید با حرمت کار کنید با نقض کار کنید.

### التزام به جواز اولیه ی معاملات در صورت تکلیفی بودن اوفوا:

بعد می گوید اگر این طوری شد، عکس مطلوب آقایان به دست می آید. چرا؟ مطلوب آقایان این بود که از آیه لزوم را در بیاورند اما این وجوب تکلیفی وفاء به عقد و عهد، یعنی حرمت تکلیفی نقض، معنایشان نفوذ فسخ است. اگر فسخ نافذ نبود، نمی شد که حرامش کرد. بله! اگر ارشاد به لزوم بود حرف دیگری می شد. که در ارشاد به لزوم هم می خواهد به کمک شیخ برود ولی لویی. از این نکته ی فنی می خواهد یک استفاده ای در فضای حرف شیخ بکند که بعدا به این بر می گردیم، و یک نتیجه ای برای خودش در فضای حرف خودش می خواهد بگیرد.

نکته ی فنی این بود که اگر گفتیم نقض و حل و فسخ، حرام است، یعنی نافذ بودند که حرام شده اند. و إلا اگر نافذ نباشد، تاثیری نداشته باشد، یعنی تحت قدرت من نیست. چطوری حرمت به آن می خورد؟! ...

- نهی از حل عقد کرده است. هدمش نکن. هدمش نکن یعنی چه؟
- ...
- نه بحث اختیار نیست. اختیار که سر جای خودش است. اگر شما گفتید که این معامله بطبیعتش اصلاً قابل فسخ و هدم نیست و طبیعتش لزوم است، خوب دیگر نمی توانید حرامش کنید.
- ...
- عرفی را بعداً می گوئیم. عیبی ندارد. بحث ما ناظر به عرفی است. اگر ما گفتیم که عرفاً در طبیعت هر عقدی، لزوم خوابیده است، دیگر قابل نقض و حل نیست.
- از این در می آید که در ماهیت این عقد، لزوم خوابیده است. ایشان می گوید در این صورت، فسخ شما نافذ است ولی شارع می گوید که این فسخ نافذ را انجام ندهید.
- لذا سر جمع فرمایش محقق اصفهانی در فضای مختار خودشان - در معنای وفاء که تمام و اتمام است و قرینه ی مرغوبیت و محبوبیت وفاء و مبعوضیت نقض عهود - این است که این وجوب مولوی است و آن نقض عهد حرمت مولوی دارد.
- ...
- دیگر اصل لزوم نیست.
- ...
- یعنی شارع خواسته است شما تکلیفاً این کار را انجام ندهید.

- ...

- معلوم نیست. این که شارع به شما گفته است این کار حرام است معنایش این نیست که آن معامله لازم است. یک فعل تکلیفی نقض عهد نباید از شما سر بزند. حل عقد تکلیفا حرام است. چون این نقض اعم از عقد و فعل است.

خب این فرمایش محقق اصفهانی تا این جا بود.

### اشکال به شیخ با فرض پذیرش معنای ایشان از وفاء:

بعد می فرماید از همین جا معلوم می شود که جناب شیخ هم متاسفانه دچار اشتباه شده اند. جناب شیخ وفاء را عمل به مقتضای شیء دیده است. از این حرف شیخ که بگذریم ایشان می گوید این جا ما یقتضیه الشئ به چه معناست؟ اگر آن قرار و عهد من به ملکیت خورده بود، عمل بما یقتضیه الملک، حرمت تصرف را نتیجه می داد. عهد به ملک خورده است و ملک، مقتضی می شد و مقتضایش جواز تصرف در ملک خود و حرمت تصرف در ملک غیر می شد. اما این جا که این طوری نیست. این جا ربط من به عقد خورده است نه به ملک. من وفاء به عقد دارم. به من گفته اند تو به عقد وفاء کن. پس اگر گفته اند که به عقد وفاء کن، این وفاء باید به چیزی بخورد که آن عهد به آن می خورد. این جا آن طرف ربط من خود عقد است. در واقع شیخ این طوری فرض کرده است که من یک عقد دارم، یک مقتضای عقد دارم که ملکیت است و یک مقتضای مقتضا دارم که حرمت و جواز تصرف است. ایشان

می گوید حرف شیخ این جا یک پرشی دارد. این پرش این است که از وفاء به عقد که عمل به مقتضای عقد است سراغ عمل به مقتضای مقتضای عقد رفته است. لذا ایشان می گوید این حرف شیخ جور در نمی آید حتی اگر وفاء را عمل بما یقتضیه الشئ معنا کنیم. چون یک پرشی در این مساله به وجود می آید.

### تنظیر ما نحن فیه به مفاد دلیل استصحاب:

بعد یک کمک قشنگی می خواهد به شیخ بکنند. می گویند در استصحاب - حالا چون با استصحاب آشنا تر هستید من آن را می گویم. خیارات یک پیچ دیگری دارد - گفته ایم که نقض می تواند عملی باشد نه نقض حقیقی و وفاء هم می تواند وفاء عملی باشد نه وفاء حقیقی. می گویند در استصحاب یک دلیلی دارید که می گوید لا تنقض الیقین بالشک. اگر بخواهم می توانم بگویم "أوف بیقینک"، "أوفوا بالعقود". شما باید ببینید آیا می توانید این جا نقض حقیقی را که حلّ باشد حرام کنید؟ می توانید وفاء حقیقی را که حفظ این باشد، واجب کنید؟ این جا که قطعاً نمی توانید. چرا؟ چون فرض بر این است که شما شک هستید. شک که بیاید، یقین تکویناً رفته است. شما لا تنقض را کجا می آورید؟ در ظرف شک می آورید. مثلاً یقین به طهارت داشته اید الان در آن شک هستید. دیگر کسی که یقین به طهارت داشت و الان به آن شک دارد نمی شود به آن گفت که لا تنقض! یقینت را حلّ نکن! خب آن یقین هدم شد! دیگر دست من نیست. نمی شود نقض و وفاء را حقیقی به کار برد لذا



مجبورید به قرینه ی عدم امکان حرمت نقض حقیقی و عدم امکان وجوب وفاء حقیقی، مساله را به نقض عملی بزنید. یعنی در عمل مثل کسی باشید که یقین دارد. آن را نقض نکنید. نقض عملی را در جایی به کار می بریم که قرینه ای داریم بر این که نمی شود حفظ حقیقی داشت. اگر این را بخواهیم در بحث خودمان پیاده کنیم آیا چنین قرینه ای داریم؟ ایشان می گویند بله! قرینه ای داریم با قطع نظر از اشکال ما - محقق اصفهانی - اگر این اشکال ما نبود می توانستیم مشکل شیخ را برطرف کنیم. می توانستیم به شیخ این طور کمک کنیم که چون این جا وفاء حقیقی را نداریم، وفاء حقیقی و نقض حقیقی وقتی امکان دارند که بگوییم آن فسخ نافذ باشد، اگر فسخ نافذ باشد می گوییم حقیقتاً حلّش نکن! چون اگر آن فسخ می کرد، حقیقتاً از بین می رفت. ولی چون فرض بر این است که من می خواهم اوفوا را ظاهر در حکم وضعی کنم نه در حکم تکلیفی، پس می خواهم فرض کنم که آن فسخ نافذ نیست. وقتی فسخ نافذ نباشد قرینه می شود بر این که آیه وفاء حقیقی را نمی خواهد. چون اگر وفاء حقیقی را بخواهد عکس مطلوب نتیجه می شود. اگر آیه از من وفاء حقیقی و حرمت نقض حقیقی را می خواست معنایش این می شد که نقض شما نافذ است ولی من می خواهم شما انجام ندهید. خب این برعکس نتیجه می دهد. چون نمی خواهم بر عکس نتیجه بگیرم و بعبارة آخری می خواهم حرمت فسخ را بیاورم اما فسخ نفوذش را از دست بدهد تا اصالة اللزوم درست در بیاید، آن موقع این جا می توانم بگویم که نقض حقیقی نیست و عملی است و می شود کار شیخ را درست کرد. یعنی می توانم به شیخ کمک کنیم و بگوییم آیه ی شریفه "أوفوا بالعقود" وجوب وفاء حقیقی به عقد را نمی خواهد. چون وجوب وفاء حقیقی، لزوم را از بین می برد. عقد را ماهیة غیر پایدار می کند.

حرمت نقض حقیقی را نمی آورد چون اگر بیاورد بر عکس نتیجه می شود. بنابراین مثل استصحاب می شود یعنی نقض عملی می شود. یعنی شما بعد از فسخ با معامله طوری رفتار کنید که فسخی صورت نگرفته است. می شود اصالة اللزوم. بعد از شک طوری با یقینت برخورد کن که شکمی واقع نشده است. می شود حرمت نقض عملی.

### اشکال تنظیر فوق الذکر:

محقق اصفهانی می گوید ولی این کمک یک مشکل دارد. مشکلش این است که من در صیغه ی افعال ثابت کردم که این وجوب تکلیفی است. اگر وضعی بود حق با شیخ بود. من می توانستم همان قرینه ای که در لا تنقض داشتم را این جا هم به کار ببرم. در لا تنقض الیقین، حرمت تکلیفی نیست، نقض حقیقی امکان ندارد چون یقین من منتفی شده است و نقض عملی می شود. اگر من استدلال نکنم که ظاهر صیغه ی افعال این جا وجوب تکلیفی است و قائل به وضع می شدم می توانستم با همان سازمان لا تنقض الیقین، قرینه ای برای شیخ درست کنم و بگویم که این جا وجوب وفاء حقیقی منتفی است و وفاء عملی مطرح است. یعنی با این معامله طوری رفتار کن که کأن فسخی اتفاق نیافتاده است یعنی اصالة اللزوم.

... -

- این دفاع با قطع نظر از آن اشکال است. من اگر می خواستم اصالة اللزوم را درست کنم دو تا مشکل داشت. یکی در مسلک خود محقق اصفهانی و یکی هم در مسلک خود شیخ. محقق اصفهانی می خواهد بگوید اگر من به مساله ی ظهور صیغه ی افعال در وجوب تکلیفی ملتزم نمی شدم می توانستم یک قرینه درست کنم تا مشکل اصالة اللزوم را از باب وجوب وفاء عملی - نه وفاء حقیقی - و حرمت نقض عملی - نه حرمت نقض حقیقی - حل کنم. این در جاهایی که صیغه ی افعال، تکلیفی نیست راحت است اما این جا چون مشکل من این است که تکلیفی است، قرینه را از دست می دهم.

خب محقق خوئی از بخشی از این تحلیل بسیار عالی خواسته اند استفاده کنند که بعدا عرض می کنم. ایشان از یک قسمت آن گرفتاری پیدا کرده است. حضرت امام هم خواسته است از یک بخش آن استفاده کند. ببینیم آن اشکالی که آقای خوئی می خواهد به بخشی از این تحلیل وارد کند به امام وارد می شود یا نه؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.